شهید فرج‌الله شوشتری نفر اول از چپ در کنار سردار اسدی

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید فرج‌الله شوشتری
از شهدای مدافع امنیت در اغتشاشات دیماه ۱۴۰۴

حاج فرج نمی‌توانست در برابر ناامنی بی‌تفاوت باشد

علیرضا محمدی

چندی پیش گزارشی از فعالیت‌های جهادی شهیدان نورعلی و فرج‌الله شوشتری منتشر کردیم. بعد از انتشار این گزارش، فرصتی پیش آمد تا گفت‌وگویی با مهناز شوشتری، خواهر بزرگ‌تر شهید مدافع امنیت فرج‌الله شوشتری انجام دهیم. خانواده سردار شوشتری با شش فرزند، یک خانواده شلوغ اما گرم و صمیمی بود. فرج‌الله، پسر ارشد این خانواده حدود چهار سال از خواهرش مهناز کوچک‌تر بود و بعد خدا به ترتیب دو پسر و دو دختر دیگر به نورعلی و همسرش هدیه داده بود. تمام خاطرات کودکی‌های فرج‌الله با جنگ و جبهه رفتن‌های بابا عجین بود. او که سال‌ها بعد قدم جا پای پدرش گذاشت و فعالیت‌های جهادی می‌کرد، خط جهاد و تلاش در مسیر اعتلای ایران اسلامی را تا جایی ادامه داد که در شامگاه ۱۹دی ماه، در بلوار احمدآباد مشهد ازسوی گروهی از تروریست‌ها محاصره شد و به شهادت رسید. مهناز شوشتری، خواهر بزرگ‌تر شهید در گفت‌وگو با ما دقایقی راوی خاطرات برادر شهیدش شده است.

چند سال از شهید فرج‌الله شوشتری بزرگ‌تر هستید؟ کودکی‌های ایشان چطور گذشت؟

من تقریباً چهار سال و نیم از فرج‌الله بزرگ‌تر هستم. زمان تولد برادرم ما هنوز در یکی از روستاهای اطراف نیشابور زندگی می‌کردیم. فرج‌الله حدوداً سه‌سال و نیم سن داشت که بابا درگیر آشوب‌های کردستان شد و به این خطه از کشورمان رفت. بعد از آن ما مجبور شدیم به خود شهر نیشابور برویم. کودکی‌های شهید در یک فضای سختی گذشت. به خاطر نبودن‌های بابا و همین طور آزار و اذیت‌هایی که ضدانقلاب و منافقان داشتند، خیلی وقت‌ها ما تحت فشار بودیم. خیلی از منافقان می‌آمدند در خانه را می‌کوبیدند یا روی دیوار خانه شعارهایی می‌نوشتند. حتی یادم است یکبار یکی از ایادی ضد انقلاب وارد خانه شد و سراغ پدرم را گرفت. ما خیلی کوچک بودیم و بنده خدا مادرم می‌گفت همسرم خانه نیست. ولی آن فرد منافق دست بردار نبود. در عالم کودکی، شوکه شده بودیم و فقط به او نگاه می‌کردیم. باقی برادر و خواهرها کوچک بودند و متوجه اوضاع نمی‌شدند. ولی من و فرج‌الله که از همه بزرگ‌تر بودیم، متوجه بودیم در خانه‌مان چه می‌گذرد. آن زمان به خاطر ناامنی‌هایی که وجود داشت، پدرم یک کلت به مادرم داده بود. ولی مادرم در این فضاها نبود که بتواند از این اسلحه استفاده کند.

بنابراین جبهه رفتن‌های بابا و مسائلی که در نیشابور به شما می‌گذشت، روی روحیات شهید تأثیرگذار بود؟

برادرم هرچند آن زمان کوچک بود اما به هرحال مردی بود برای خودش و تأثیری که او به عنوان یک پسر از این ماجراها می‌گرفت با من که خواهرش بودم، تفاوت داشت. رشد کردن در چنین فضایی باعث شده بود تا روحیه جهادی در وجود برادرم تقویت شود. در واقع یک الگوی عملی مثل پدرمان و همینطور مادرمان که در نبود بابا، بار زندگی روی دوشش بود، پیش چشم ما قرار داشت. برادرم هرچه بزرگ‌تر می‌شد، احساس مسئولیت بیشتری نسبت به خانواده پیدا می‌کرد. کم‌کم همین احساس مسئولیت را نسبت به مردم پیدا کرد و بعدها زندگی‌اش را وقف کمک به دیگران کرد.

می‌توانیم بگوییم همین احساس مسئولیت، از خصوصیات بارز شهید شوشتری بود؟

بله همینطور است. داداش یک رأفت قلبی عجیبی نسبت به خانواده داشت. شاید ظاهرش خیلی نشان نمی‌داد. اما بسیار دلسوز بود و شفقت داشت. یادم است از همان زمان کودکی‌هایش مثلاً اگر مادرمان بیمار می‌شد، فرج‌الله بیشتر از من که دختر بودم، دلش به حال مادرم می‌سوخت و سعی می‌کرد به ایشان کمک کند. این دلسوزی عمیق را تا زمان شهادتش حفظ کرده بود. اصلاً من فکر می‌کنم یکی از دلایلی که در شب‌های دی ماه برای تأمین امنیت به کف خیابان‌ها رفت، همین شفقت قلبی و احساس مسئولیت ایشان بود. چراکه نمی‌خواست به کسی آسیبی برسد.

خواهر شهید فرج‌الله و بابا بسیار شبیه هم بودند

فرج‌الله چه صفات مشترکی با پدر شهیدتان داشت؟

اول اینکه عرض کنم چهره و ظاهر برادرم خیلی شبیه پدرم بود. در کنار این شباهت ظاهری، تفکرات عقیدتی و سیاسی‌شان هم بسیار به همدیگر نزدیک بود. هر دو ولایتمدار و دوستدار کشور و مردم بودند. برادرم در همه فعالیت‌های فرهنگی و جهادی که انجام می‌داد، پدرم را الگوی خودش قرار داده بود. قبل از شهادت پدرم، از دوران دبیرستان با حضور در بسیج فعالیت‌هایش را آغاز کرده بود. بعد از شهادت بابا این فعالیت‌ها را ویژه‌تر دنبال کرد. همان رأفت قلبی و احساس مسئولیتی که داشت باعث می‌شد سعی کند به آدم‌های ضعیف‌تر کمک کند. پدرم قبل از شهادت وقتی که در جنوب‌شرق کشور مسئولیت گرفت، حدوداً هفت، هشت ماهی آنجا فعالیت داشت و بعد هم به شهادت رسید. بابا در همین مدت کم سعی کرد تا مناطق محروم جنوب شرق کشور را از لحاظ اقتصادی و فرهنگی تقویت کند. کارهایی مثل اشتغالزایی یا ساخت بیمارستان، استفاده از جوان‌های مناطقه به عنوان بسیجی در تأمین امنیت و... فعالیت‌هایی بود که بابا تازه شروع کرده بود. بعد از شهادت پدرم، فرج‌الله سعی کرد به اندازه وسع خودش این فعالیت‌ها را ادامه بدهد. زمان حیات بابا، فرج‌الله با برخی سران و طوایف و مردم منطقه ارتباط گرفته بود و بعد از بابا سعی کرد این ارتباط را حفظ و تقویت کند.

> بعضی وقت‌ها که با برادرم حرف می‌زدیم، به شوخی می‌گفتم اگر می‌خواهی شهید شوی، حداقل مثل بابا عمر کن و بعد شهید شو. می‌گفتم ان‌شاءالله که ۱۰۰سال عمر کنی. می‌گفت خواهر چه خبر است! چرا باید آدم ۱۰۰سال در این عالم بماند... فرج‌الله همیشه آرزوی شهادت داشت. این اواخر روزی شاید شش استوری با مضامین شهادت می‌گذاشت

حاج فرج‌الله چه کارهای فرهنگی و جهادی در مناطق محروم سیستان‌وبلوچستان انجام می‌داد؟

تقریباً هر کاری که از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد. به عنوان مثال یکسری کالاهای فرهنگی یا اقلام تحصیلی برای بچه‌های منطقه تهیه می‌کرد و به مناطق محروم می‌فرستاد. با خیلی از بزرگان آن مناطق صحبت و آسیب‌شناسی می‌کرد تا بهتر بتواند کمک‌هایش را به موارد حیاتی‌تر هدایت کند. در واقع سعی می‌کرد به فراخور حال‌شان، برای حل‌وفصل این مشکلات تلاش کند. از زمان شهادت بابا در سال ۸۸ تا شهادت خود فرج‌الله، برادرم در تمام این سال‌ها ارتباطش را با مناطق محروم جنوب‌شرق کشور حفظ کرد و فعالیت‌های جهادی را در تمام این مدت انجام می‌داد.

این فعالیت‌هایی که اشاره کردید به صورت داوطلبانه و بسیجی‌وار بود؟

بله، کاملاً داوطلبانه بود. برادرم از طریق ارگان خاصی اقدام نمی‌کرد. بسیجی‌وار جلو رفته بود و خدمت می‌کرد. زمانی که پدرم هنوز به شهادت نرسیده بود، فرج‌الله سعی کرد تا با مشکلات مردم منطقه آشنایی پیدا کند. قبلاً عرض کردم، با بعضی از بزرگان و سران و مردم منطقه ارتباط گرفته بود و همین‌ها باعث می‌شد تا پل ارتباطی‌اش با آنها حفظ شود. یادم است در دادگاه عبدالمالک ریگی، برادرم حضور می‌یافت و خیلی پیگیر این مسائل بود. در همان دادگاه با برخی مردم منطقه ارتباط گرفته بود. پدرم به خاطر خدماتی که در جنوب‌شرق کشور انجام داد، بسیار مورد قبول مردم منطقه بود. این مقبولیت باعث می‌شد تا با برادرم به عنوان پسر شهید، همکاری کنند و ایشان راحت‌تر بتواند خدمات فرهنگی و جهادی در آن مناطق داشته باشد.

حاج فرج‌الله گروه جهادی هم داشت؟

در سیستان‌وبلوچستان یادم نیست در قالب گروه جهادی خاصی بودند یا نه. ولی یک گروه جهادی به نام پدرم «گروه جهادی سردار شهید نورعلی شوشتری» درست کرده بودند که به همراه همین گروه در مشهد و مناطق محروم استان خراسان فعالیت می‌کردند.

پدرتان یکی از فرماندهان شناخته شده دفاع‌مقدس بودند، پیش آمده بود فرج‌الله بخواهد از موقعیت بابا استفاده کند؟

من یک نکته‌ای را عرض کنم که فرج‌الله به واسطه فعالیت‌های جهادی که در مشهد یا دیگر نقاط کشور داشت، اندکی شناخته شده بود. باقی برادرهایم را اصلاً کسی حتی در مشهد نمی‌شناسند. فقط شاید از روی شباهت ظاهری متوجه نسبت برادرهایم با پدر بشوند. فرج‌الله سپاهی نبود. یک مدتی کار آزاد می‌کرد و یک مدتی هم به خاطر روحیه جهادی‌اش در ستاد اجرایی فرامین امام مشغول بود. چون تجربیات زیادی کسب کرده بود، مدت کوتاهی هم در پست معاونت اجتماعی استانداری سمنان مشغول شد. تا قبل از ستاد فرمان امام و بحث حضور در سمنان، کلا شغل آزاد داشت. از آقازاده بودنش تنها جایی که بهره برد، بحث ارتباط گرفتن با مردم مناطق محروم جنوب‌شرق کشور بود و خدمات جهادی و فرهنگی که انجام می‌داد. همچنین ارتباطی که با خانواده شهدا برقرار کرده بود، به یمن شهادت بابا و حضور در مراسمی بود که باعث می‌شد با خانواده شهدایی مثل فرزندان سرداران شهید احمد کاظمی، محمد ابراهیم همت و... ارتباط بگیرد و از طریق همین ارتباط‌ها فعالیت‌های جهادی و فرهنگی انجام بدهد. این اواخر و قبل از شهادتش هم در یک شرکت وابسته به بنیاد مستضعفان فعال بود. این شرکت خیلی وضعیت نابسامانی داشت. من به برادرم می‌گفتم کار شما در این شرکت یک فعالیت جهادی است. چون برادرم خیلی زحمت می‌کشید تا به اوضاع این شرکت سروسامانی بدهد.

شهید فرج‌الله شوشتری نفر اول از چپ در کنار سردار اسدی

برادرتان متأهل بودند؟ چند فرزند داشتند؟

خدا به برادرم و همسرش دو فرزند دختر داده است. دختر بزرگش محیا خانم ۲۰ساله دانشجوی رشته عمران است و دختر کوچک‌ترشان زهرا خانم ۱۴ ساله است و در مقطع متوسطه تحصیل می‌کند.

آخرین ملاقات‌تان با شهید چه زمانی بود؟

من در تهران و خانواده در مشهد هستند. آخرین بار که برادرم را دیدم، حدود یک‌ماه قبل از شهادتش بود که تهران منزل ما آمده بود. دقیق یادم نیست، شاید هم کمتر از یک ماه بود. بعد از آن قسمت شد که من به سفر کربلا رفتم. می‌خواستم بعد برگشتن از سفر، برای دیدار با خانواده به مشهد بروم. ولی بازگشتم مصادف با اوایل دی ماه شد، به شلوغی‌های آن ایام خوردیم و نتوانستم بروم. همینطور ماند تا اینکه به روزهای ۱۸و۱۹دی ماه رسیدیم و فرج‌الله شامگاه نوزدهم به شهادت رسید.

حدس می‌زدید برادرتان به عنوان مدافع امنیت وارد معرکه شوند؟

بله، با روحیاتی که از فرج‌الله سراغ داشتم حدس می‌زدم که بخواهد برای تأمین امنیت اقدامی انجام بدهد. اتفاقاً روز هجدهم دی ماه به ایشان زنگ زدم و گفتم می‌دانم شماها نمی‌توانید بی‌تفاوت باشید اما خواهش می‌کنم مراقب خودتان باشید. همان شب که اولین شب فراخوان ضد انقلاب بود، مشهد هم خیلی شلوغ شد و اتفاق‌های بعدی آنجا افتاد. با دیدن تصاویر آشوب‌ها خیلی نگران شدم. دوباره فردای آن روز که ۱۹دی ماه بود، حوالی ساعت ۱۶:۳۰عصر به ایشان زنگ زدم. موقع تماس من کنار مسجد الزهرا(س) بودم. قبلش هم با یکی دیگر از برادرهایم صحبت کردم و به ایشان گفتم می‌دانم شما حواست جمع‌تر از فرج‌الله است، مراقب خودت و ایشان باش. فرج‌الله اگر می‌دید اتفاقی افتاده است، مثلاً عده‌ای گیر افتاده‌اند و امنیت‌شان در خطر است، نمی‌توانست بی‌تفاوت بماند و جلو می‌رفت. لذا من آن شب بعد از تماس با برادرم، به فرج‌الله زنگ زدم و گفتم: داداش تو را به خدا مراقب خودت باش. بعد از شهادت آقا جون تکیه‌گاه‌مان و پناه‌مان شما هستید. حواست به خودت باشد. ما دیگر تحمل یک داغ دیگر را نداریم. فرج‌الله در پاسخ گفت که نگران نباش. امشب ان‌شاءالله بساط این اغتشاشات جمع می‌شود. طوری حرف می‌زد که من نگران نباشم. اما همچنان دلشوره عجیبی داشتم. همین‌طور جلوی تلویزیون نشسته بودم و اخبار را دنبال می‌کردم. تا ساعتی از بامداد این حس دلشوره رهایم نمی‌کرد. برادرم چند ساعت بعد از آخرین تماس‌مان، حدوداً ساعت ۲۲ و ۲۰ دقیقه جمعه نوزدهم دی ماه به شهادت رسیده بود. چند ساعت بعد یکی از اقوام با همسرم تماس گرفت و همسرم هم خبر شهادت فرج‌الله را به من داد.

با روحیاتی که شهید فرج‌الله شوشتری داشتند، احساس می‌کردید روزی به شهادت برسند؟

خودش که خیلی آرزوی شهادت داشت. بعضی وقت‌ها که با هم می‌نشستیم و حرف می‌زدیم، من به شوخی به ایشان می‌گفتم اگر می‌خواهی شهید شوی، حداقل مثل بابا عمر کن و بعد شهید شو. بعد به ایشان می‌گفتم ان‌شاءالله که ۱۰۰ سال عمر کنی، می‌گفت خواهر چه خبر است! چرا باید آدم ۱۰۰ سال در این عالم بماند... فرج‌الله همیشه آرزوی شهادت داشت و خصوصاً دو ماه آخر مرتب از شهادت می‌گفت. این اواخر روزی شاید شش استوری فقط برای شهادت می‌گذاشت. اتفاقاً یکی از استوری‌های آخرش که زیاد در فضای مجازی دیده شد با این محتوا بود که خدایا طوری از این دنیا بروم که با ماشین‌های پلاک نظامی من را همراهی کنند (شهید شوم). برادرم این آخری‌ها حال‌وهوایش تغییر کرده بود. با جدیت خاصی داشت روی شناخته‌شدن راه و رسم بابا کار می‌کرد. دائماً ذهنش درگیر بابای شهیدمان بود. یکسره در حال کلیپ درست کردن برای بابا بود. یکبار که از مشهد به تهران آمده بود، من به ایشان گفتم: بعضی وقت‌ها آنقدر دلتنگ آقا جون (سردار شوشتری) می‌شوم که احساس خفگی می‌کنم. دنیا با این وسعتش انگار برایم تبدیل به یک قبر شده. آنقدر که تحت فشار هستم. ایشان در جواب گفت: اتفاقاً من چنین حسی ندارم. اصلاً احساس جدایی از بابا را ندارم. انگار که از ما جدا نشده است. فرج‌الله در حالی این حرف را می‌زد که انس عجیبی با پدرم داشت. در دو، سه سال اخیر به شکل خیلی عجیب تری این ارتباط تنگاتنگ بین دو شهید تقویت شده بود.

چه خاطره‌ای از برادر شهیدتان دارید؟

سال ۹۷قسمت شد که با هم به پیاده روی اربعین رفتیم. همان مسیری را رفتیم که قرن‌ها قبل خواهر و برادر بزرگواری (آقا امام حسین(ع) و خانم حضرت زینب(س)) پیموده بودند. این موضوع باعث شده بود آن پیاده‌روی، خیلی حس و حال عجیبی داشته باشد. در حین راه فرج‌الله از مسئولیت‌های رهبری و نقش آقا ابوالفضل(ع) و آقا اباعبدالله الحسین(ع) و... می‌گفت و با هم حرف می‌زدیم. این روزها که فرج‌الله دیگر در کنار ما نیست، من خیلی یاد این خاطره می‌افتم. واقعاً دوری از برادرم سخت است. اما یادآوری مصیبت‌های اهل بیت(ع) باعث می‌شود صبر را در وجود خودم تقویت کنم. ان‌شاءالله شهدا خصوصاً پدروبرادر شهیدم شفیع ما در آن دنیا باشد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۷۲

از راست به چپ

■ ۱- ستاره‌ای پرفروغ در آسمان ایثار - دوره کریمخان ■ ۲- آدرس جغرافیایی - از سوره‌های کتاب هدایت - سرگشته ■ ۳- رمق آخر - فرار حیوان - از برنج‌های مرغوب شمال - روی کردن بخت و اقبال ■ ۴- سیطره - آب آذری - نوعی مار ■ ۵- شعله آتش - واحد سنجش مالیات - طناب محکم - پسوند حاصل مصدر ■ ۶- کلمه شگفتی - سمی کشنده - قله زاگرس ■ ۷- آلیاژی است از مس و نیکل - سوره فاتح‌الکتاب - عنصر الماس‌ساز ■ ۸- همراه آشغال - بسیار عالی - وسیله‌ای برای درو - آب‌بند ■ ۹- دربند - پرستار - بیزاری ■ ۱۰- انجیر - رهبر انقلابی مکزیک که با مالکان جنگید و در سال ۱۹۱۹ در دام نیروهای دولتی افتاد و کشته شد - کافی ■ ۱۱- اسم آذری - از امپراتوری‌های باستان - لقب عربی - برنج شوشتر ■ ۱۲- آبراهه میان دو دریا - حرف دهن کجی - پایان خصومت ■ ۱۳- پشت سر - کشیدنی مضر - صابون خیاطی - مخفف رضوان‌الله... ■ ۱۴- قطعه‌ای در ماشین‌های چاپ - واحد شمارش مو - از پیامبران ■ ۱۵- نمک سازگار با غده تیرویید - فیلم مل گیبسون، کارگردان امریکایی

از بالا به پایین

■ ۱- مردمداری - کشورهای امریکایی شمالی ■ ۲- ایزدبانو - باز را خنثی می‌کند - سازی قدیمی ■ ۳- پول ژاپن - پزشکی - باوقار - چاقوی آشپزخانه ■ ۴- مدال دومی - نور اندک - علامت مفعول - مادر لر ■ ۵- آغازش دیوانگی و پایانش پشیمانی است - نرمی - کشور شمال آفریقا ■ ۶- راه میان‌بر - بلندترین قله الموت - واحد طول فرنگی ■ ۷- خوش‌اندام - کرک - افسار ■ ۸- از گناهان کبیره - پیچیده‌ترین خلقت خدا برای انسان - کیف ورزشکار - خاص‌تر ■ ۹- پسر نوح نبی - درد چشم - از مواد لبنی ■ ۱۰- پوسیده - شاعر می‌گوید حاصل آن توانایی است - تکرار حرف آخر ■ ۱۱- ادیب نوبل برده دانمارکی - از اوراق بهادار - دوستدار ■ ۱۲- چوب خوشبو - عدد رمزی - راه ناتمام - دردناک ■ ۱۳- زنگ بزرگ - صحیح - مرتجع لاستیکی - تصدیق انگلیسی ■ ۱۴- روز - سقف بزرگ به شکل نیمکره - از پرندگان حلال گوشت ■ ۱۵- از امپراتوران روم باستان - بازخواست نماینده مجلس از وزیر درباره کاری

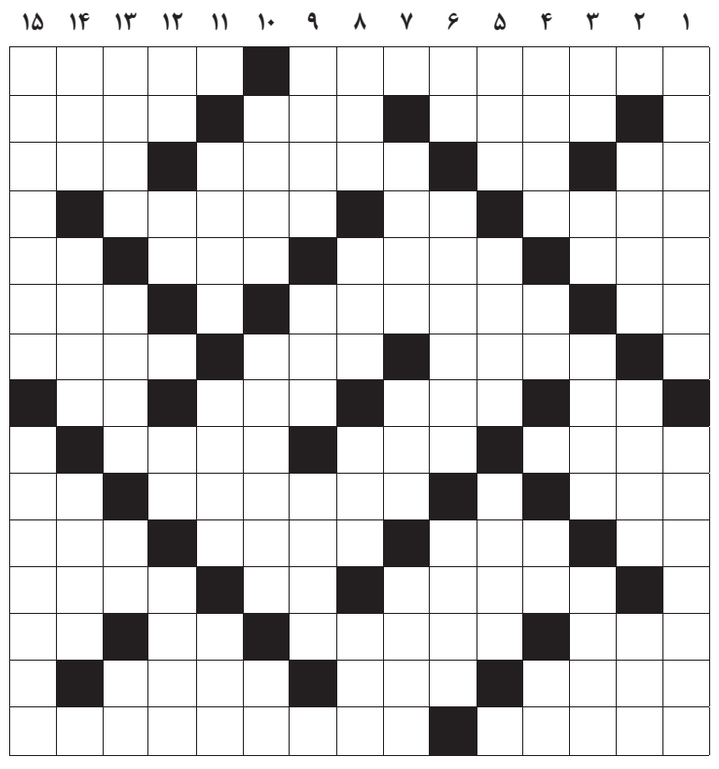

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

۹			۲	۶		۸		۵
۳								
				۷	۹			۲
	۹	۵						
	۴		۹		۲			
						۶	۴	
			۷	۵	۸			
						۵	۶	
	۲	۸						

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۷۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	پ	ل	ی	ک	ا	ن	■	س	ر	ی	ل	ا	ن	ک	ا
۲	ل	ش	ک	ر	■	ک	و	ی	ت	■	ا	ن	و	ن	س
۳	ب	ک	ت	ا	ش	■	ر	م	ی	م	■	ت	ا	ی	پ
۴	س	ر	ا	■	ا	و	■	ا	ل	ا	ن	■	د	ا	و
۵	ت	ی	■	م	ه	ی	م	ن	■	د	و	م	ا	■	ر
۶	ه	■	ب	ی	د	ا	ر	■	د	ر	ش	ت	■	ا	ت
۷	ا	م	ی	ب	■	ر	ا	م	ا	ی	ا	■	ب	ی	ی
۸	ی	ه	و	د	ا	■	و	ا	ن	■	د	س	ت	ا	ن
۹	ک	ت	ک	■	ب	ی	د	م	ش	ک	■	ر	ی	ن	گ
۱۰	ه	ر	■	ک	د	ی	ه	■	چ	و	ا	ن	ه	■	ل
۱۱	ب	■	س	ف	ا	ل	■	ت	و	ب	ی	خ	■	ک	ی
۱۲	گ	ر	ی	■	ر	ا	ی	و	■	ا	ا	■	ر	ا	س
۱۳	ذ	ه	ا	ب	■	ن	م	ا	د	■	م	ک	ا	س	پ
۱۴	ر	ا	م	ی	ن	■	ا	ن	چ	ل	■	م	ی	ن	و
۱۵	ی	و	ک	و	ه	ا	م	ا	■	ب	ل	ا	ت	ی	ن